

نثوکان‌ها چه در سر دارند. او هم مثل سایر نویسندگان امریکای لاتین شامه تیز سیاسی دارد. ژان پل سارتر را که از چهره‌های برجسته روزگار و ادیبان سیاسی زمان خود به شمار می‌رفت بسیار می‌ستود. سارتر هنوز که هنوز است پرچمدار ادبیات سیاسی و ادبیات متعهد است و هر چند سال‌ها پیش چشم از جهان فرو بسته نقش تأثیرگذار او بر جنبش‌های امریکای لاتین و ردّ بزرگ نشانه جایزه نوبل ادبیات هنوز از یادها نرفته. دهه ۶۰ و سال‌های پایانی آن آغازگر دوران «انتلکتوئل آنگازه» بود. مخالفت صریح ژان پل سارتر با جنگ ویتنام و استعمار دل او را برد. آثار دورفمن به بیش از ۴۰ زبان ترجمه شده و در بیش از ۱۰۰ کشور جهان نمایشنامه‌های او به اجرا درآمد یا از آن‌ها اقتباس شده است. «باران سخت» جایزه بزرگ سود امریکانا را برد و دو جایزه مرکز تنافر کندی از آن جمله‌اند. □



دوست دارم سرکار گذاشتن خواننده را ببینم

I have become addicted to distance

گفت‌وگوی اختصاصی گلستانه در آستانه صد و یکمین شماره با آریل دورفمن نویسنده شیلیایی و استاد دانشگاه دوک.

با سیاس از زحمات خانم جنیفر پراتر

شما در مقام نویسنده در گستره وسیعی کار کرده‌اید، فعال حقوق بشر، رمان نویس، نمایشنامه‌نویس، شاعر و منتقد ادبی از آن جمله‌اند. رمان‌ها و نمایشنامه‌ها و مجموعه شعرها و داستان‌های کوتاه از شما منتشر شده، مقالات متعددی به مناسبت‌های گوناگون

نویسنده‌ام در ایران سخن بگویم. به نظرم دشوارترین لحظات، لحظاتی است که می‌کوشید تا صدای خودتان را بیابید. هیچ‌وقت نترسید از آن‌که با صدایی که یافته‌اید بنویسید. خوشحالم که بار دیگر با خوانندگان ایرانی در مجله گلستانه ارتباط می‌یابم.

اگر پیام خاصی برای خوانندگان ایرانی آثارتان و نویسندگان ایران دارید، خوشحال می‌شوم پیام شما را برسانم.

پرونده

برای من مایه مباهات است که خطاب به همکاران

منتشر کرده‌اید، کم هستند نویسندگانی که انواع گوناگون را تجربه می‌کنند. آیا در آثارتان محوری هست که شما را جذب می‌کند؟

امیدوارم. هرچند گاهی فکر می‌کنم که نوشتن را کنار بگذارم و خود را از این خودآزمایی‌های رهایی بخشم. دو علت عمده که باعث می‌شود این همه قالب‌های ادبی را امتحان کنم بدین قرار است. یکی وضعیت روحی و روانی و بیولوژیک خودم است. من طبع پرشوری دارم. دوست من اریک ولفاسن، خواننده و آهنگساز پروژه آرن پارسونز که سایه‌های رقصان را با او کار کردم به من می‌گوید «انرجایزر باین»، همان شخصیت کارتونی که در تلویزیون با تری‌هایی را تبلیغ می‌کند که هیچ‌وقت خالی نمی‌شود. به عبارت دیگر پرتوان هستم و کنجکاو بی‌حد و مرز و شور سیری‌ناپذیر زندگی در من موج می‌زند و می‌خواهم همه‌چیز را امتحان کنم تا از آن سردر بیآورم. علت دیگر شاید این باشد که قالب‌های متعدد و علائق من در بیان، جوامع، زندگی‌ها و هویت‌ها پراز جابه‌جایی، تغییر زبان و به‌هم‌ریختن مرزهاست.

وقتی می‌خواهید داستانی بنویسید، چه‌طور تصمیم می‌گیرید که در کدام قالب بریزید؟

در همان نخستین عبارت معلوم می‌شود و بلافاصله قالب ادبی خود را برمی‌گزیند. انگار تلنگری در ذهن من می‌زند و وقتی نوشته جان می‌گیرد راه را می‌یابد. اما یادآوری می‌کنم که یک داستان را از چشم‌انداز قالب‌های متعدد کاویده‌ام و از هر کدام حاصلی به کلی متفاوت برداشت کرده‌ام.

دوست دارید شما را چه بنامند؟ رمان نویس؟ نمایشنامه‌نویس؟ یا فعال سیاسی؟

بهترین توصیف این‌ست. انسانی که به عدالت و زیبایی برای همه می‌اندیشد و از موهبت کلام برخوردار است و انگیزه‌اش را ارتباط برقرار کردن می‌داند و ایمان دارد که آن کلمات، بسیاری از رازهای زندگی را بزرگ می‌دارد.

آیا به مخاطبان خود فکر می‌کنید و دغدغه آن‌ها را دارید؟

زمانی که می‌نویسم به هیچ‌وجه به آن‌ها فکر نمی‌کنم، هرچند به‌واقع خواننده «مطلوب» را در



ذهن دارم. همیشه خوانندگان را باور نویسنده می‌دانم و هنر را برترین شکل آزادی که ما نوع بشر به آن دسترسی داریم.

وقتی حس می‌کنید داستان‌های خاص را می‌توانید در چند قالب ادبی بیان کنید، کدام قالب را ارجح می‌دانید؟

قالب‌های من مانند زبانم که دوست دارم از آن‌ها به صفت تشخیص یاد کنم به یکدیگر غبطه می‌خورند و اگر به یکی روی خوش نشان دهم او را ترجیح دهم، شاید از من بگریزند، یا دفعه بعد که سراغ‌شان می‌روم از من رو برگردانند. آن‌ها در درون من به همزیستی مسالمت‌آمیز ادامه می‌دهند و من هیچ‌کدام را برتر از دیگری نمی‌دانم. عجیب است که پلورالیسم را در دموکراسی‌هایمان می‌طلبیم و قطعاً به پلورالیسم بیشتر نیاز داریم و احترام به عقاید مخالفان را خواستاریم، اما همین تکثرگرایی را درون خودمان و زندگی‌مان و در مورد خاص خودم خلایقیت، به آسانی درک نمی‌کنیم یا به رسمیت نمی‌شناسیم.

گفته بودم که برخی از آثار شما به فارسی ترجمه شده. رمان اعتماد با ترجمه عبدالله کوثری، مرگ و دوشیزه با ترجمه حشمت کامرانی و بیوه‌ها با ترجمه احمد گلشیری و شورش خرگوش‌ها با ترجمه امیلی امرایی و بسیاری از مقالاتتان هم به فارسی درآمده.

البته کشور ما تابع معاهده حق‌التألیف بین‌المللی نیست. در جایی خواندم که گفته بودیدرمان را زمانی نوشتید که نمایشنامه مرگ و دوشیزه را می‌نوشتید. با توجه به این‌که هر دو متن درباره خیانت و اعتماد در لحظه‌های انتقال تاریخی است، گفت‌وگوهای رمان اعتماد با سبک و سیاق مرگ و دوشیزه چه قدر همخوانی دارد؟

اولاً خوشحالم که برخی از کتاب‌های من به فارسی منتشر شده و من آن زبان را نمی‌دانم. اما درباره‌اش بسیار شنیده‌ام زیرا موسیقی و سینمای ایران را بسیار دوست دارم. درباره رمان اعتماد، باید تصریح کنم که رمان را در زمینه مرگ و دوشیزه نوشتم. اما درباره امکان آن به غور و بررسی پرداخته‌ام. تحت تأثیر تماشای اثر خود قرار داشتم و البته نمی‌توانستم همزمان برای نجات شخصیت‌هایی که به کمک نیاز داشتند بشتابم و خود را وارد معرکه کنم. اعتماد اولین کار عمده من پس از مرگ و دوشیزه بود. افکاری را دربرمی‌گرفت در متن آن نمایشنامه کشف کرده بودم به‌خصوص درباب عدم قطعیت حقیقت در لحظات تاریخی که نمی‌دانی حقیقت ممکن است به مرگ بینجامد و این‌که چه‌گونه اعتماد به کسانی که دوست‌شان داریم در زمانه‌ای که برترین دغدغه‌مان همین اعتماد است برسرمان آوار می‌شود. سؤال مهمی بود که از خودم پرسیدم و طبعاً شما هم درک می‌کنید، در شرایط خودتان، چه باید کرد وقتی مردم و آن‌چه به آن باور داشته‌اید به شما و آرمان‌تان نارو می‌زنند و شما سعی دارید به آرمان خود پایبند باشید و بی‌آن‌که از قصد خود برای تبدیل جهان به جایی بهتر شانه خالی کنید، از درگیری بپرهیزید. مضمون دشواری بود که فقط زمانی می‌توانستم به آن بپردازم که دموکراسی به شیلی برمی‌گشت.

بیوه‌ها (با عنوان فارسی ناپدیدشدگان) در یونان اتفاق می‌افتد و مرگ و دوشیزه در کشوری که نام آن به زبان نمی‌آید و در اعتماد از دنیای مآلوف امریکای لاتینی دور می‌شوید. آیا اعتماد رمانی است که مرحله انتقالی در نوشته‌های شما را رقم می‌زند؟

همه کارهای من یک انتقال است. اعتماد از آن جهت برجسته به نظر می‌آید که در دل داستانی فرو



برعکس باشد زبان اسپانیایی ام یاد گرفته که تواضع به خرج بدهد و خوشحال می‌شود که سراغ رقیب دیرینه‌اش رفته‌ام و می‌داند که روزی برمی‌گردم سراغ او و هجاهایش، همان‌هایی که وقتی در بوینوس آیرس نفس کشیدم یاد گرفتم. اغلب البته بستگی دارد به این‌که برای چه مخاطبی می‌نویسم. الان به انگلیسی می‌نویسم چون به انگلیسی از من پرسیده‌اند. طبعاً اگر برای ال‌پاییس بنویسم که روزنامه عمده اسپانیایی‌زبان‌هاست به اسپانیایی می‌نویسم.

به‌عنوان داستان‌نویس حرکت خودتان را در تئاتر چه‌گونه ارزیابی می‌کنید؟

نوشتن در قالب‌های دیگر به گمانم کمک بزرگی به من در تئاتر است که بروسعت تجربه‌هایم اضافه کنم. به عنوان مثال در *Purgatorio* که از آخرین نمایشنامه‌های من است. لحظه‌های ناب تغزلی حضور دارد که تن به شعر می‌زند، اما در *کمد پیکاسو*، از ادوات روایی بهره برده‌ام که در رمان کاربرد دارد. من این جابه‌جایی در قالب‌ها را دوست دارم. کاری که در تئاتر نکرده‌ام کارگردانی است. برای این یکی استعدادی در خود نمی‌بینم، اما برای کسانی که استعداد را دارند بی‌نهایت احترام قائل هستم.

شما منتقد هم هستید. کار نقد چه قدر بر ارزیابی ادبیات خلاقه خودتان تأثیر دارد؟ آیا آن را به‌کل فعالیتی مجزا می‌دانید؟ آیا آثار خودتان را هم از منظر



درآورده‌اند و هویت او را به چالش کشیده‌اند و چیزی نمانده که عشق زندگی‌اش را از دست بدهد، بنابراین وقتی جوش می‌آورد و آخرهای داستان به اسپانیایی فحش می‌دهد درواقع می‌خواهد خشم خود را خالی کند و هویت خود و وجود خود را به اثبات برساند و خود را به همسرش برساند. کل کار برای آن است که به شخصیت و کارهایی که می‌کند وفادار باشیم. البته مطمئن نیستم اگر من بودم، چه می‌کردم و به چه زبانی فحش می‌دادم. به‌نظرم مسخره است که او به اسامه بن‌لادن فحش می‌دهد و او را مسئول گرفتاری خودش می‌داند - البته این کاری است که همه می‌کنند، مثلاً حتی اگر ماشین ما خراب شده و گیرپاچ کرده می‌خواهیم به گردن پینوشه بیندازیم. اما فرد خودکامه و مستبد نباید ما را از نگاه به درون بازدارد. فکر می‌کنم شعرهای عارفانه شما هم همین را به ما یاد می‌دهد.

شما نویسنده‌ای دو زبانه و چند ملیتی هستید که هم به زبان اسپانیایی می‌نویسید و هم به انگلیسی. چه عاملی سبب می‌شود که زبان اثرتان را انتخاب کنید؟
ناره دومین جلد خاطراتم را به پایان رسانده‌ام که در آن اتفاقاً بخش‌های زیادی هم به همین سؤال شما اختصاص دارد. برای من خیلی سخت است که بین زبان‌هایم وجه تمایز قائل شوم. درواقع مصالحه‌ای بین آن‌ها برقرار کرده‌ام و ارجحیتی بین‌شان نیست. اگر کلمات به اسپانیایی بیانند، کلمات انگلیسی صبورانه به انتظار می‌مانند تا نوبت‌شان برسد. اگر

رفته که سال‌ها منتظر ماندم تا برسد، داستانی که جرأت بیان آن را نداشتم، وقتی با خودکامه‌ای درگیر می‌شوید، پروراندن مفاهیم مثل خیانت پیچیده‌تر از صفاتی مثل رودخانه در مهتاب و مردمی که به سوی سرنوشت می‌روند، می‌شود. به هریک از کارهایم که نگاه می‌کنم می‌بینم که چه‌طور قطعه‌ای ادبی مسیر مرا عوض کرده است. وقتی به اعتماد نگاه می‌کنم دوست دارم سر کار گذاشتن خواننده را ببینم، سر کار گذاشتن از وجه مثبت آن‌که از لذات ادبیات است. خواننده خیال می‌کند شخصیت‌ها در امریکای لاتین معاصر زندگی می‌کنند و بعد معلوم می‌شود که ملیت دیگری دارند و در زمانه دیگری زندگی می‌کنند. دق‌مرگ می‌شوم که پیشداوری می‌کنند چون یک امریکایی لاتینی هستم، حتماً باید درباره امریکای لاتین بنویسم و آثارم در آن فضا باشد. حالا اگر نویسنده امریکای لاتینی درباره کره ماه بنویسد، مگر از امریکای لاتینی بودن او کم می‌شود.

ناپلون بناپارت می‌گوید وقتی یکی اسپانیایی می‌شود و می‌خواهد فحش بدهد به زبان مادری‌اش ناسزا می‌گوید. در رمان امنیت که نوولت است و درباره وقایع پس از یازده سپتامبر اورلاندو قهرمان داستان که از اقدامات امنیتی کلافه شده با زبان اسپانیایی به اسامه بن‌لادن فحش می‌دهد.

به نظرم نباید شلوغش کنیم که اورلاندو به اسپانیایی ناسزا می‌گوید. در فرودگاه امریکا پدرش را



منتقد بررسی کرده‌اید؟

سعی می‌کنم وقتی می‌نویسم صدای منتقد را کنار بگذارم، بی‌تردید از نظر فکری و ذهنی بار سنگینی بردوشم می‌گذارد و مرا نسبت به آنچه در اطرافم می‌گذرد زیادی هشیار می‌سازد. البته معنی‌اش این نیست که شخصیت منتقد من و آنچه از جهان و ادبیات می‌دانم، از متن داستان‌هایم غایب باشد. من کارهای خودم را نقد نمی‌کنم. رمان «باران تند» استثناست که در آن همه کارهای منتشر شده و منتشر نشده‌ام را در مقاله‌های درباره زندگی دو زبان‌ه‌ام گردآورده‌ام که نود و پنج درصد پانویس‌های متنی کم حجم را تشکیل می‌دهد و به من داده‌اند تا درباره‌اش نظر دهم اما آن کتاب در واقع نقد داستان است.

امریکای لاتین دست‌کم بیست کشور را دربرمی‌گیرد اما مهم‌ترین‌شان در حوزه ادبیات، شیلی، آرژانتین، کلمبیا و کوبا است. همیشه درباره آن‌ها خیر هست و نظر. اسم شیلی که می‌آید آینده (و در اصل آینده) به ذهن متبادر می‌شود. کودتای یازده سپتامبر ۱۹۷۳ علیه آینده چه قدر در آثار تان تأثیر گذاشته است؟ آیا منبع تغذیه داستان‌های تان شده؟

من اگر امروز نویسنده‌ام و انسانی با مشخصات فعلی از سر آینده است و کودتایی که علیه او صورت گرفت، تسخیر نظامی کشورم زندگی مرا زیر و رو کرد و البته ادبیات مرا هم.

سیاسی بودن هنر را در چه می‌بینید؟ آیا تعهد

سیاسی با هنر در تضاد است؟

بین این دو تنش گریزناپذیر و ضروری پیش می‌آید. به نظرم این چالش هم به نفع هنر است و هم سیاست را غنا می‌بخشد، اما با هم نمی‌سازند زیرا قدرت را هرکدام به شکل خود می‌خواهند و آن را اعمال می‌کنند و اغلب علیه هم. در مورد مسئولیت هم فکر می‌کنم مطلب آن قدر گسترده است که در این مختصر نمی‌گنجد.

در دنیای اسپانیایی زبان، جایگاه نویسنده از نظر فرهنگی به خصوص سیاسی گسترده است یا از بیرون چنین نمایی دارد و با دنیایی انگلیسی‌زبان تفاوت فاحش دارد. شاعران و نویسندگان امریکای لاتین غالباً در سیاست دخالت مستقیم دارند. شما هم مدتی مشاور فرهنگی و وابسته فرهنگی دولت آینده بودید. علت این تفاوت را در چه می‌بینید؟ این رویکرد چه تأثیری در کار و درک نویسنده‌ها و جایگاه آن‌ها دارد؟

وقتی تبعه یک کشور هستیم یا یک قاره که در بحران به سر می‌برد بی‌تردید در هرکلمه نوشته‌تان تأثیر می‌گذارد. وقتی از موهبت کلمه برخوردار می‌شوید، بسیار سخت است که به آن موهبت پشت کنید و طبعاً از مسئولیتی که به ارمان می‌آورد شانه خالی کنید. این خطر البته هست که در متن مبارزه با بی‌عدالتی، چنان غرق شوید که به عمل

تبلیغاتی سیاست تبدیل شوید. برای آن که به پیچیدگی‌های ادبیات وفادار بمانی و پراز آتش تهیه برای تغییر جهان و شهروند خوب ماندن من سال‌ها مبارزه کرده‌ام و امیدوار بوده‌ام که فعالیت سیاسی و نوشتن به هم کمک کنند و همدیگر را تغذیه کنند و به فضا و قلمرو همدیگر احترام بگذارند و هرکدام راه خودشان را بروند.

شما در ایالات متحده زندگی می‌کنید و دیگر خودتان را تبعیدی نمی‌دانید بلکه جلای وطن کرده‌اید. آیا به فکر بازگشت به شیلی هستید؟

گاه می‌روم، اما فکر ماندن را مدت‌هاست که از سرم بیرون کرده‌ام. گاهی وقت‌ها به مدت طولانی می‌روم. مثل زمانی که به شمال شیلی رفتم و کتابی برای مؤسسه نشنال جیوگرافیک درباره صحرای شمال آن نوشته‌ام که فکر می‌کنم برای ایرانی‌ها جالب باشد. (بخش‌هایی از این کتاب را عبدالله کوثری ترجمه کرده است). بعضی وقت‌ها هم به مدت کوتاه سری زده‌ام و چند هفته‌ای مانده‌ام، مثل وقتی که برای فیلم مستندی درباره زندگی خودم به آنجا رفتم. اما می‌روم چون می‌خواهم مردمی را که دوست دارم ببینم، کوه‌هایی را که دوست دارم بنوردم و غذای مورد علاقه‌ام را بخورم و بعد برمی‌گردم زیرا به فاصله معتاد شده‌ام. فاصله برای نویسنده‌ها پربار است. جویس، بکت و خیلی‌های دیگر آزموده‌اند.

آیا از آثار نویسندگان ایرانی خوانده‌اید؟

چند داستان کوتاه و شعر، کافی نیست. اما باز تکرار می‌کنم سینمای ایران برای من اهمیت زیادی دارد. من حتی مقاله‌ای درباره کیا رستمی نوشته‌ام. در جریان وقایع کشورتان هستم و امیدوارم سرزمینی که به سرزمین معجزه‌ها معروف است، به اعجاز خود ادامه دهد و صدای مردم را به گوش همه برساند.

از لطف تان سپاسگزارم و از این‌که با همه مشغله‌ای که داشته‌اید وقت برای این گفت‌وگو گذاشته‌اید از شما ممنونم.

برای شما آرزوی موفقیت دارم.

□